

رئیس جمهور، « شاه انتخاب شده » است

«شاه انتخاب شده از ملت»، بجای «شاه موروثی»

در جمهوریت، مشروطیت، مشروطتر میشود

اکسیر «رفراندم» ،

اکسیر «مدرنیسم» ،.....

رفراندم و مسئله «هنگام»

نه تنها امروز، بلکه سده ها و هزاره هاست که مردم ایران دنبال داروئی میگردند که همه دردها را در یک ضربه، درمان میکند. دنبال پزشکی میگردند که متخصص در درمان کردن همه دردها باشد. دنبال شریعتی، دینی، فلسفه ای و آموزه ای میگردند که حلال همه مشکلات باشد. این شیوه اندیشیدن، یک شیوه نیندیشیدن است. هلت میخواهد از دردسر اندیشیدن روز بروز به مسائل، رهائی یابد، و این کار را به دیگری واگذارد. اندیشیدن برای او کار پُر دردسریست. انسان و جامعه انسانی، درست برای اینکه انسان، وجود اندیشنده است، «مسئله آفرین» است. گوهر خرد در فرهنگ ایران، «چرا؟» است. با خرد، همه چیزها، مسئله میشود. و خرد، همانسان که مسئله میآفریند، مسئله را هم حل میکند. خرد، هم قفسازو هم کلید ساز است. و جامعه بی مسئله،

جامعه انسانی نیست . ولی هر مسئله ای که به هنگام حل نشد ، میماند، و تبدیل به درد میشود، و وقتی درد شدودرد ، مزمن شد ، آنگاه این « درد مزمن شده » بدست سیاستمداران و آخوندها سپرده میشود، تا چاره گردد . همه دردهای روی هم انباشته را یکجا به خدا واگذار میکنند که برایشان حل کند . ولی ، همه دردها را باهم و یکجا و با یک دوا و با یک پزشک و با یک آموزه و با یک روش و با یک کتاب قانون ، نمیشود ، چاره کرد . « خرد جوینده و آزماینده و نوآور انسانها » باید « همیشه » در کار باشد ، تا گام به گام، برای مسائلی که خود ایجاد میکنند ، باهم بیندیشند، و راه حل آن مسائل را بجویند و آن راه حلها را بیازمایند و ببیند که کدام یک از این راه حلها ، چاره ساز است و تا چه حد ، چاره ساز است . . حل هر مسئله ای ، نه تنها با اندیشیدن کار دارد ، بلکه هر جا حل مسئله به بُن بست کشید ، با « تغییر شیوه اندیشیدن » کار دارد . یک مسئله را با اندیشیدن ، آنگاه نمیشود حل کرد که « روش اندیشیدن » دیگر بکار نیاید . انقلابات ، نشان آن هستند که شیوه اندیشیدن را باید عوض کرد ، و اندیشیدن به شیوه پیشین ، نه تنها به درد نمیخورد ، بلکه خودش ، علت درد است . خیلی از مسائل روی هم انبار میشوند ، چون مردمان حاضر نیستند که روش اندیشیدن خود را تغییر بدهند . و وقتی مسائل حل نشده ، به عقب انداخته میشوند و رو بهم انباشته میشوند ، آنگاه جامعه با بحران و انقلاب و اضطراب و آشفتگی رو یارو میشود . خود حل هر مسئله ای نیز، با خودش ، مسئله دیگر می آورد . « یقین » مردمان را هزاره هاست که بنامهای مقدس گوناگون ، از « خرد سامانده و آغازگر و آزماینده » مردمان گرفته اند . هزاره ها به آنها گفته اند که مردمان ، تنی هستند که نمیتوانند بیندیشند و خود را راهبری کنند . این خدا و شاه و موبد یا آخوند و حکومتس ، که سر است، و در این سر است که خرد سامانده اجتماع و سیاست است . این سر است که باید برای تن ملت بیندیشد . خدا برای انسانها میاندیشد ، شاه ، سرپست که برای ملت که تنش هست میاندیشد ، آخوند،

با تخصصی که در دانش و اراده خدا دارد، برای مردمان، میاندیشد. همه مسائل را این خدا و این شاه و این آخوند، باید حل کنند و به اندامهای تن، فرمان دهد، تا اندامها، فقط اجراء کنند. خرد که اصل اندیشیدن باشد، از همه هلت، حذف میگردد. هلت بیخرد، در پی کسیست که برایش بیندیشد! معلومست که انسان بیخرد، که نمیداند خرد چیست، چگونه «رهبر خردمندش» را انتخاب میکند و می یابد؟ هلت بیسر، دنبال یک سر میگردد که به تنش بچسباند. اینست که در آغاز، چنین خدائی، پزشک همه دردها میگردد، و در کتابش، نسخه های همه دردها را مینویسد، و کلید راه حل همه مسائل را، برای همیشه، در دست موبدان و آخوندها میگذارد، تا مردم از شر درد سر اندیشیدن با خرد خود، نجات یابند. شاه هم در ایران هزاره ها، خود را سر هلت میدانست که دارای خرد همه هلت، بلکه همه مردمان جهانست، و سایرین، بیسر و بیمغز و بیخرد و بی اندامهای حسی هستند. چون خرد که در سر است، همه چیزها را مشروط میسازد، خواه ناخواه، شاه که خود را سر هلت میدانست، همه چیز را جز خود، مشروط میساخت. این خرد، تنها خرد آزاد بود که طبعاً خودکامه و بی منطق یا بیخرد میشد. هلت بیسر، دارای سر بیخرد میشد! آخوند، این «سر» را در آسمان میدانست. ولی این سر هلت که در آسمان بود، اکراه از آن داشت که به تن هلت چسبیده بشود و همگوهر تن بشود. ولی این سری که اکراه از همگوهری با تن هلت داشت، یک کتاب قانون برای هلت نوشته بود که تن باید با آن کتاب، همه دردهایش را دوا کند. این سر در فراسوی جهان و تن بود، ولی برای تن میاندیشد. وسری که به تن نچسبیده و رگ و پی آن در تن ندویده، و از خونی که از شکم و جگر تن به آن نمیرسد و تغذیه نمیشود، معلومست چه میاندیشد! بینشش، بی خونست، بیرگست، بی استخوان و بی گوشت است. و حل مسائل انسانی، با بینشی کار دارد که مستقیماً، از پا و زانو و شکم و زیر شکم و جگر و سپرز و دل و شش و گلوی انسان روئیده باشد. مسائل انسان، درد های

همین پا و زانو و شکم و زیرشکم و جگر و شش و دل و مغز و چشمست که به هم پیوسته اند و با هم یک وحدت تشکیل میدهند. سری که در آسمان و فراسوی جسمست، باید به این تن بچسبد و با آن همگوه بشود، تا بتواند در باره مسائل انسانی بیندیشد. سری که به تن هلت نچسبیده، سر هلت نیست. سر هلت، سرپیست که از تنش نمیتوان جدا ساخت و در فراز و حتا فراسوی آسمان قرار داد، یا در دیواره های بلند و ضخیم کاخهای سلطنتی، گذاشت که کسی به آن دسترسی نداشته باشد. پادشاه و آخوند و دین، هزاره هاست که در تلاش نابود کردن « خردسامانده و قانونگزار و نوآور » هلت هستند که آمیخته با تنش هست. برایش قانون میگذارند، برایش حکومت، وضع میکنند، برایش دلاوری میکنند. ولی هلت با لخره، ناگهان به خود میآید. همیشه « خود »، ناگهان پیدایش می یابد. اینست که پیدایش « خود هلت »، همیشه شگفت آور و زلزله اندازنده است. ناگهان هلت در می یابد که خودش، سری دارد که به تنش چسبیده است، و نیاز به سری، غیر از سر چسبیده به تن خود ندارد. یک سر هم برای او کفایت میکند. نه خدا، سر او در فراسوی تن و گیتی است، نه شاه، سر اوست، نه آخوند، سر اوست. در سر خود، خونی را در جریان می یابد که از پا و دست و شکم و جگر و دل و شش و رگش به آن رسیده است. اندیشه های این سر، مزه خون خودش را میدهند. هلت، چگونه به خود میآید؟ وقتی که میگوید من، چون خودم، و با تمام تن خودم، برای زندگی خودم میاندم، و با اندیشیدن آزماینده همیشگی خودم، اجتماع و سیاست و اقتصاد و قانون را سامان میدهم، و از این روست که « هستم ». بخود آمدن هلت، شاه شدن و آخوند شدن و به عبارت درست تر، خدا شدن هلت است. خدا در

فرهنگ ایران، خوشه به هم پیوسته هلت» بود. وقتی هلت در خردورزی باهم، میان

خود، آشتی ایجاد میکرد و هماهنگ میشد، آنگاه سیمرغ، یعنی شاه میشد. در فرهنگ

ایران، خرد، تنها در سر نبود، بلکه تراویده از سراسرتن و آمیخته با سراسر تن بود.

بودا میگفت که با شکم باید اندیشید. فرهنگ ایران میگوید که با «سراسر تن» باید اندیشید، نه تنها با کله و سر. خرد باید در هلت، یعنی در تن اجتماع باشد، تا سر نیز

درست بیندیشد. خرد در فرهنگ ایران از انگشتان دست، وارد سراسر بدن انسان

میشود، چون دست، نماد عمل و کار است. این ترکیب خرد با دست را «خرد کاربرد»

مینامیدند. خرد، از آزمودن و عمل کردن و کار کردن با دست، راه به سراسر وجود

انسان می یابد. این پیوند دست انسان با خردش، همان «خرد کاربرد» جهشیدی

میگردد که میتواند بهشت را بر روی زمین بسازد. در خرد کاربرد، دست و خرد را

نمیشود از هم جدا کرد. اهل فارس، آغاز سه هفته را در هرماهی، دست مینامیدند که

همان «دی» یا خدا باشد که نام دیگرش «خرم» بود. خدای خرم، شهر خرم را که

شهر دموکراسی باشد، با وجودش میساخت که ترکیب دست با اندیشه بود. خرم، نام

دیگر سیمرغ، بود. خرد از کار و عمل دست، پدیدار میشد، و همه وجود را فرامیگرفت.

و سیمرغ، که همه هلت بود، و شاه خوانده میشد، دست کار ورز بود. خرد، در

دستهای هلت، در کارکردن و عمل کردن هلت، پیدایش می یافت. با خدا شدن هلت،

همه هلت با هم میجوید که «راه با همزیستن و نگران زندگی هم بودن»، کدامست.

وقتی همه هلت، باهم، برای یافتن شیوه های همزیستی، بیندیشند، آنگاه در آن هلت،

خرد هست. نام «خرد»، در زبان پهلوی «وُروم» است، که به معنای «چرا و شک»

است. خرد ورزیدن، پرسیدن و چرا گفتن و شک ورزیدن هست. بهمن که اصل

حکومت، یعنی «ارکه» هست، همین خردیست که در چرا گفتن، گوهر خودش را

آشکار میسازد. به عبارت دیگر، خرد، اصل پرسیدن است. و پرسیدن در فرهنگ ایران

دو معنا دارد: ۱- جستجو کردن و ۲- نگران زندگی دیگری بودن است. انسان در

پرسیدن، تنها بطور انتزاعی نمیجوید، بلکه میجوید که چگونه میتوان دردهای زندگی مردمان را درمان کرد و آنها را شاد ساخت. «هنیدن» یا «هنی کردن» به معنای اندیشیدن، در کاوش کردن و پژوهیدنست. انسان در پژوهیدن و جستن و آزمودن و پرسیدن، «هنی میکند» و «من = مینو» میشود، یعنی به اصالت خود میرسد. به همین علت، «هنی کردن» را طغیان و سرکشی و گردنکشی کردن شمردند، و آنرا زشت ساختند و درهم کوبیدند. گفتند «هنی نکنید»، یعنی بر پایه اندیشیدن خود، نباشید. هنی کردن، اندیشیدن مستقل انسان است و این بدترین گناه است! آری با چرا گفتن در برابر هر قدرتی، انسان، می پژوهد و میاندیشد. هر انسانی، «من»، یعنی همین خرد پژوهنده و جوینده و آزماينده هست، و به همین علت، هر روزی صد ها بار، من میگوید. دردسر ها از «من» سرچشمه نمیگیرد. دردسرها از این بر میخیزد که فقط یک من در آسمان، یا در درون کاخها، حق دارد باشد و برای همه و بجای همه بیندیشد، و همه مردمان، باید «بی من»، یعنی «بی خرد آزماينده و چرا گوینده» باشند. بهمن که خدا و اصل اندیشدن است، و بن هر انسانیت، نامش «اکومن» هم بوده است، که به معنای «اصل پرسش و چرا کردن» است. پس هلت موقعی بوجود میآید و دولم پیدا میکند که مردمان با خردشان، بیندیشند، و با خردشان، اجتماع را سامان بدهند و قانون بگذارند و حکومت بکنند. از همپرسی = دیالوگ مردمانست که هلت، خودش، گام به گام، در باره حل مسائل اجتماعی خود میاندیشد، و با این خرد کاربند، جامعه را سامان میدهد. بدون این همپرسی مداوم همه هلت، هلت، موجودیت سیاسی پیدا نمیکند، و مسائلش، حل شدنی نیست. وقتی هلت، حق و توانائی این همپرسی همیشگی را ندارد، آنگاه به فکر یافتن یک منجی، یک راهبر ... میافتد. یک معجزه کر است که هلت لازم دارد که اعجاز بکند! حل همه مسائلی که سده ها و هزاره ها رویهم انباشته و توده شده اند، نیاز به اعجاز هم دارد! ما در این بررسیهای سطحی سیاسی

که در روزنامه‌ها می‌کنیم، فقط متوجه کف دریای مسائل خود هستیم. مسائل‌ها، مسائلیست که هزاره‌ها روی هم توده شده‌اند. با داروهای گذران سیاسی، حل شدنی نیستند. مسئله، مسئله گسستن از هزاره‌ها و سده‌هاست. این مسائل را یک نظام سیاسی، نمیتواند حل کند که ما مرتباً با رفراندهای متوالی عوض کنیم، چه رسد به آخوند و شاه، که هزاره‌ها باهم و برضد هم، براین جامعه، حکومت کرده‌اند، و همه مسائل امروزه‌ها، مرده ریگیست که آنها برای ما بجا نهاده‌اند. آنگاه که منجی‌های گوناگون، همه، فاجعه‌ببار آوردند، آنگاه هلت، میانگارد که در جائی، یک «اکسیر» هست که به هر چه زده بشود، طلا میشود. یک کلید هست که همه قفلها را میگشاید. یک اکسیر هست که همه مسائل را حل میکند. یکی از این اکسیرها، امروزه اندیشه مدرنیسم است. اگرها چند خروار مدرنیسم را وارد ایران کنیم، همه مسائل یکجا حل میشوند. و اکسیر دیگر که البته از همین جوال مدرنیسم بیرون کشیده شده، شعار رفراندم هست، که به «همه پرسى» در فارسی برگردانیده‌اند، و با چنین ترجمه‌ای، فرهنگ ایران را در باره اصطلاح ژرف و پرمعنای «پرسیدن» لگد مال کرده‌اند. رفراندم به معنای «تصمیم‌گیری هلت در باره یک مسئله» بکار برده میشود. این رفراندم، تصمیم‌گیری در باره بزرگترین مسئله هلت ایرانست، که تعیین حکومتیست که باید دهه‌ها و سده‌ها دولتم‌بیاورد. تصمیم‌گیری برای آینده‌دراز ایرانست. تصمیم‌گیری برای نسلهای آینده ایرانست. در این ترجمه «وضع کردن یک سؤال» را برای همه هلت، برابر با «پرسیدن» ساخته‌اند. پرسیدن، در فرهنگ ایران، وضع یک سؤال برای دیگری نیست. پرسیدن، جستجو کردن و پژوهیدن و آزمون با دیگری است. پرسیدن، اندیشیدن از راه پژوهیدنست. پرسیدن، متعهد بودن برای دیگریست. و همین متعهد بودن برای نسلهای ایرانست که تصمیم‌گیری را مسئله‌ای فوق‌العاده دشوار میسازد. ما با یک تصمیم نا بخردانه و شتاب‌آمیز و تب‌آلوده خود، نسلها را در آتش عذاب و

شکنجه و درد خواهیم سوزانید ، چنانکه با چنین تصمیمی در بیست و چهار سال پیش، خودمان و نسل جوان را در دوزخ آخوندی و دین اسلام راستین انداختیم . « وضع کردن یک سؤال ساده و آسان، که دو چیز را با ساده سازی ، بدیل هم قرار میدهد، و فقط و فقط درخواست یک پاسخ قاطع (آری یا نه) کردن ، ربطی به مفهوم « پرسیدن » در فرهنگ ایران ندارد . پرسیدن ، وضع چنین سؤالی که نیاز به فکر هم ندارد، نیست . از همه، یک سؤال ساختگی کردن، و دو چیز را بدیل انتخاب کردن نهادن ، در فرهنگ ایران ، پرسیدن نیست . در فرهنگ ایران ، هر پرسشی ، باید ، همپرسی (دیالوگ) شود ، تا پرسش باشد . از همه نمیتوان پرسید ، بی آنکه همه باهم ، « همپرسی = دیالوگ » کنند . تا همنش با هم جستجو کردن حقیقت، و نگرانی برای زندگی دیگران بودن ، ریشه در خردها نکند ، نمیشود « از همه پرسید » . کیست که از همه می پرسد ؟ این هلت است که باید از خود ، یعنی از همدیگر پرسد . پس ، پرسش باید پیآیند همپرسی ، یعنی دیالوگ هلت باهم باشد . آنکه از همه می پرسد (وضع سوال میکند) ، در همان « حق به وضع سؤال » ، قدرت و حاکمیت را از هلت ، چاپیده است . خمینی آن موقع، وضع چنین سؤالی کرد، و حاکمیت را از هلت ، به یغما برد . اکنون ، این کیست که میخواهد وضع سؤالی دیگر بکند ؟ وضع کننده سؤال ، یغماگر حاکمیت هلت است . از همه پرسی ، موقعی به نفی حاکمیت هلت کشید نمیشود که هلت ، از خودش پرسد . یا به عبارت دیگر ، هلت با خودش، دیالوگ = همپرسی بکند . این همپرسی مرغان در جستجوی سیهرغ بود ، که کشف کردند ، خودشان با هم، شاه هستند . آنها نپرسیدند که میان « شاه موروثی » و « شاه انتخاب شدنی = رئیس جمهوری » ، کدام را بشاهی بر میگزینید . آنها در همپرسی (در جستجوی باهم) ، دریافتند که خودشان باهم میتوانند « یک خواست» داشته باشند، و حکومت کنند، و خودشان در همپرسی مداوم ، همیشه شاهند . همپرسی هلت ، تنها راه مشروطه اندیشیدنست . هر خردی در هماندیشی و

همجوئی، خرد دیگر را مشروط میکند. لوج مشروطیت، در همپرسی هلست که در اثر توانائی به همپرسی، خودش، شاه شده است. **مرغان بسراغ آن نرفتند که شاهی را بیابند و او را مشروط سازند. آنها در همپرسی، خودشان، شاه شدند.** آنها در یافتند که در همپرسی، دیگر نیاز به سر و آقا بالا سر و سردار و سالار و رهبر و آیت الله العظمی و حجت و ولایت فقیه و تاج و عمامه..... نیست. توانائی به همپرسی، نفی این سرها و خردها و بینشها و کتابها را میکند. ما دور همه این اندیشه های هزاره های نیاکان خود، با یک اصطلاحی که تازه از غرب وارد کرده ایم خط میکشیم و آنها را بنام « کهنه » در آشفالدان تاریخ میاندازیم، و جزو افسانه های کودکان، به هیچ میگیریم. این اصطلاح « همه پرسى = فراندم » موقعی معنا دارد که « همپرسی = دیالوگ » هنر اجتماعی بشود. همه پرسى، در آن هنگام درست است که جامعه بتواند در حل مسائل سیاسی، همپرسی (دیالوگ) بر پایه خرد خودش در آرامش بکند. فراندم یا آنچه را به غلط « همه پرسى » مینامند، اینست که مسائل داعی را که نیاز به خرد ورزی همه ملت دارد، بسیار ساده خلاصه کنند، و بدیلیهای (آلترناتیوهای) کاملاً مشخص و جدا از هم را، طوری عبارت بندی کنند که همگان بتوانند با یک آری و با یک نه، پاسخ قطعی و روشن بدان بدهند. به فرض اینکه چنین چیزی ممکن باشد و آلترناتیوها ساختگی نباشد، **پاسخ دادن خردمندان آن نیاز به یک موقعیت تاریخی آرام دارد که خرد مردمان گرفتار تب تمایلات و سوائق شدید نباشد.** در یک موقعیت تاریخی که عقبه تمایلات، در اثر فشار نامالایمات یا برانگیختگی کینه و نفرت، بسوی یک آلترناتیو کشیده میشود، طرح چنین سئوالی و رسیدن به پاسخ خردمندان ای، برضد اصل خرد سامانده انسانیست که برای تصحیح در مسائل بنیادی دراز مدت نیاز به آرامش دارد. انتخاب « حکومت state »، غیر از « انتخاب دولت government » است. این فراندم، مسئله انتخاب حکومت را طرح میکند، نه انتخاب یک دولت را. انتخاب یک

حکومت ، انتخاب یک نظام برای دهه ها و سده هاست، و به آسانی نمیتوان یک حکومت را تغییر داد . یک دولت را پس از چهار پنجمسال میتوان تغییر داد . یک نظام حکومتی را، هلت مانند یک دولت ، انتخاب نمیکند که چند سالی میماند و سپس از دور ، خارج میشود . برای انتخاب حکومت در یک فرماندم ، که مسئله تعیین سرنوشت دراز مدت هلت است ، باید تب نمایلات شدید هوقتی بخوابد . اگرآه شدید از رژیم کنونی ، و نبود امکان پیدایش آلترناتیوی در داخل جامعه ایران ، سبب انگیخته شدن تمایلات هوقتی شدید میگردد که برای تصمیم گیری، با « خرد حکومت آفرین » سازگار نیست که نیاز به آرایش دارد . هلت اگر در انتخاب یک دولت، اشتباه کند ، میتواند ، چند سال بعد آن اشتباه را تصحیح کند، ولی اگر در انتخاب یک حکومت ، باز اشتباه کند ، باید دهه ها عذاب دوزخگونه را به خود بخرد، و یکی دونسل هلت ، قربانی آن شوند . دموکراسی و آزادی و انتخاب و فرماندم ، کارگاه آزمایش است، و « آزمودن یک حکومت یا نظام state » برای هر هلتی بسیار گران تمام میشود . در یک فرماندوم، نخستین مسئله ، انتخاب یکی از دو آلترناتیو برای حکومت کردن نیست ، بلکه تثبیت کردن « اصل حاکمیت هلت » است . یک فرماندم به معنای آنست که هلت ، شاه خودش هست، و حکومت را از این پس، به هیچ شخصی و خانواده ای و سازمانی ، واگذار نمیکند و از آن پس، از حاکمیتش ، استعفاء نمیدهد . هلت ، خودش حکومت میشود . این ، آلترناتیو ندارد . همه آلترناتیوهای دیگر ، فرع این « حاکمیت بی آلترناتیو هلت » است . شاه ارثی ، و شاه انتخابی که امروزه رئیس جمهور خوانده میشود ، آلترناتیو در نظام حکومتی نیستند ، بلکه آلترناتیو در دولت هستند . هم رئیس جمهور که همان شاه انتخابی باشد و هم شاه ارثی ، هردو ، فرع حاکمیت بی آلترناتیو هلت هستند . ولی شاه انتخاب شده که رئیس جمهور هم نامیده میشود ، مشروطیت را به لوج مشروطیت میرساند .